

جایگاه عقل و نقل در تفسیر قرآن از دیدگاه ابن

تیمیه و علامه طباطبایی (ره)

علی الهباشتی^۱

محسن موحدی اصل^۲

چکیده

در این نوشتار، جایگاه «عقل» و «نقل» در تفسیر قرآن، از دیدگاه ابن تیمیه و علامه طباطبایی (ره) بررسی می شود. اگر در تفسیر قرآن، بر عناصری همچون «عقل» و «نقل» تأکید می شود، به خاطر تأکیدی است که در متن قرآن، به این دو مؤلفه، در وصول به مقصود قرآن شده است.

از دیدگاه علامه، عقل علاوه بر «مفتاح» بودن دین، نسبت به اصل حقیقت دین «مصباح» نیز هست و این به خاطر هماهنگی بودن قرآن با فطرت و عقل سلیم است؛ از این رو عنوان می شود، قرآن و برهان جدایی ندارند. از نگاه وی جایگاه روایات در تفسیر قرآن، حائز اهمیت است؛ زیرا مس حقیقت قرآن از آن اهل بیت عصمت و طهارت است؛ ولی باید در عصر غیبت، روایات از جهت سند و دلالت بررسی شوند تا دچار تفکر اخباریگری در فهم قرآن نشویم. اما از نگاه ابن تیمیه، نهایت جایگاه عقل در معرفت دینی مفتاح بودن آن است. بعد از آن همچون اهل حدیث باید تمسک به نقل کرد. در این مقاله این دو دیدگاه در روش تفسیر قرآن، مقایسه و نقادی می شود و قول احسن مستدل می گردد.

واژگان کلیدی: عقل، نقل، تفسیر قرآن، علامه طباطبائی، ابن تیمیه

مقدمه:

قرآن کریم، بزرگترین منبع و سرچشمه حیات انسانی است که مفسران حقیقی آن، شجره عصمت و طهارت (علیهم السلام)، هستند. بعد از آن نوبت می‌رسد به کسانی که در مسیر اهل بیت و رسول گرامی اسلام، به حقیقت قدم نهاده‌اند. تا کنون در طی ۱۴۰۰ سال، تفاسیر متعددی بر این کتاب عظیم الشان نوشته شده است و هر مفسری بر اصول و مبانی خاصی، تفسیری از خود بجا گذاشته است و تمامی تفاسیر موجود، بر اساس درجه فهم مفسر و مبانی خاصش نگاشته شده است که این مبانی به طور مستقیم بر نحوه تفسیر مفسر اثر گذار است. این مبانی باعث تقسیم بندی تفاسیر به فلسفی، کلامی، عرفانی، عقلی، علمی، تفسیر نقلی و یا ترکیبی از چند تای اینها گردیده‌اند.

علامه طباطبایی (ره) روش خودش را بر پایه روش تفسیر «قرآن به قرآن» که جامع-ترین روش تفسیر این کتاب عظیم الشان است بنا نهادند.

در این روش تفسیری، تمامی زیر بناهای علمی اعم از فلسفه اسلامی، عرفان اسلامی، کلام اسلامی، منابع نقلی و روایی و کلام ائمه به خوبی پایه ریزی شده است و وقتی این تفسیر ظهور می‌کند، خود به خود تفاسیر یک سویه مانند فلسفی یا عرفانی یا نقلی نقد می‌شوند؛ چرا که خیلی از این تفاسیر در یافت‌های خود را بر قرآن تحمیل نموده‌اند؛ ولی روش تفسیری قرآن به قرآن، چیزی از خارج به قرآن تحمیل نمی‌کند.

جایگاه عقل و نقل در تفسیر قرآن از دیدگاه ابن تیمیه و علامه طباطبائی (ره)

از آنجاکه این دو مفسر در تفسیرشان یکی بر مبانی عقلی و دیگری بر مبانی نقلی عنایت خاص داشته اند، این سؤال مطرح می شود که «عقل» و «نقل» در روش تفسیر قرآن به قرآن چه جایگاهی دارند؟ مراد و منظور حقیقی از «عقل» و «نقل» در تفسیر قرآن چیست؟ برای رسیدن به این مقصد لازم است مفاهیم کلیدی به دقت بررسی شود.

۱. عقل

غالب مفسران و حکیمان و متکلمان امامیه، یکی از مهم ترین منابع کسب معرفت را عقل و یکی از برترین روش های شناخت را شناخت عقلی می دانند؛ ازین رو جایگاه عقل در تفسیر قرآن، نیاز به بررسی و دقت بیش تری دارد و در اینجا لازم است چند نکته مورد تحقیق قرار گیرد:

۱-۱. جایگاه عقل در حوزه معرفت دینی

مفسران و متکلمان امامیه، در اعتبار عقل برای شناخت اصول معارف دینی؛ یعنی شناخت خدا و نبوت، اتفاق نظر دارند؛ چنان که پیشتر اشاره کردیم. اما در شناخت تکالیف دینی، گرچه یکی از منابع شناخت احکام دینی، عقل است اما منبع انحصاری و مستقل نیست.

چنان که مفید عقل را در شناخت وظایف و تکالیف شرع مستقل نمی شمارد و در آغاز تکلیف را از رسول الهی می داند و می فرماید: «عقل در معارف دین نیازمند نقل است، اگر چه عقل از سمع جدا نیست؛ چون عاقل با عقل بر چگونگی استدلال آگاهی پیدا می کند» (مفید، ۱۴۱۳: ۵۰) پس میان عقل و نقل رابطه دوسویه برقرار است. توحید و نبوت با عقل اثبات می شود، اما در فهم احکام شریعت عقل نیازمند شرع است. خواجه نصیر طوسی در تعامل عقل و شرع می نویسد:

«البعثه حسنه لا شتمالها علی فوائد کمعاضده العقل فیما یدل علیه و استفاده الحکم فیما لایدل...» (حلی، ۱۴۳۲: ۳۴۶) «ارسال رسل و بعثت انبیاء، نیکو، است؛ چون فواید مهمی را در بر دارد؛ مانند یاری عقل در آنچه که می فهمد و ارائه حکم آنچه را که به استقلال نمی فهمد.»

لاهیجی در گوهر مراد ضمن اینکه شناخت ذوات مجرده و مفهومات کلیه را به سرپنجه عقل می داند و می گوید احساس و تخیل را در این حوزه راهی نیست (لاهیجی، ۱۳۷۳: ۳۰ و ۳۱) اما عقل را در پیمودن راه کمال مستقل نمی داند و معتقد است در معرفت خواص افعال و اعمال جزئی (شرعی) که چه چیزی وی را به خدا نزدیک کند و چه چیزی را دور گرداند، مقدور عقل بشر نیست، (همان) پس باید به شرع متوسل شود

۲-۱. حجیت عقل

سوال اساسی این است که آیا احکام عقل در معرفت دینی حجت است؟ علامه طباطبائی در اعتقاد شیعه در حجیت عقل می نویسد: شیعه معتقد است در معارف اسلامی، حجت معتبر سه چیز است: کتاب، سنت قطعی و عقل صریح، به این بیان که قرآن شریف بیان پیامبر را اعتبار داده است... همچنین کتاب و سنت به مؤدای عقل سلیم و صریح در آیات بسیار و روایات زیادی ارجاع نموده است. در نتیجه سنت قطعی و عقل صریح، مانند خود کتاب قرآن، حجت پیدا کرده و قابل اعتماد گشته اند. (طباطبائی، ۱۳۷۶: ۴۰ و ۴۱)

گزارش های پیش گفته نشان از اعتبار و حجیت عقل نزد متکلمان مسلمان را دارد و عقل به دریافت دو اصل اساسی دین؛ یعنی دریافت وجود خدا و علم، حکمت و قدرت و مهرورزی او را دریافت ضرورت نبی و علم به وجوب صدق نبی استقلال دارد، اما سایر معارف دینی اگر عقل نتواند مستقلاً اثبات نماید، قول نبی را حد وسط برهان قرار می دهد و به شناخت آن معارف دست می یازد. (لاهیجی، ۱۳۷۳: ۴۹)

چنان که خواجه نصیر الدین طوسی در بحث معاد جسمانی می نویسد:

« بر اساس دین پیامبر خدا (ص) حکم به معاد جسمانی ضروری است، علاوه بر

اینکه امکان عقلی هم دارد. » (حلی، ۱۴۳۲: ۴۰۵)

از این سخن کوتاه می توان دو نتیجه گرفت:

الف. خواجه در اینجا اعتراف می کند که در برخی مسائل اعتقادی از طریق سخن

صاحب شریعت باید به یقین رسید.

پیشانی
تفسیر
نقش

جایگاه عقل و نقل در تفسیر قرآن از دیدگاه ابن تیمیه و علامه طباطبایی (ره)

ب. عقل در برخی مسائل در حد امکان می فهمد، اما ضرورت آن را نمی تواند اثبات کند.

گفتنی است که برخی حقایق در برهه ای از زمان، امکان عقلی آن اثبات می شود، اما عقل می تواند بر اثر رشد و کمالش ضرورت آن را هم مستقل از شرع اثبات نماید. خلاصه سخن اینکه: در معرفت برخی حقایق، مستقلاً حجیت دارد و در فهم برخی دیگر از حقایق، به مدد وحی و قول معصوم نیازمند است؛ چنان که لاهیجی می نویسد: «دلیلی که مؤلف باشد از مقدمات مأخوذه از معصوم افاده یقین تواند کرد.» (لاهیجی، ۱۳۷۳: ۴۹)

مستند امامیه در حجیت احکام عقل در معارف دین، آیات و روایاتی است که در این باره آمده است؛ چنان که قرآن کریم از زبان اهل جهنم می فرماید: «و قالوا لو کنانسمع او نعقل ما كنا فی اصحاب السعیر» (ملک: ۱۰) «اگر گوش شنوایی داشتیم که پیام انبیاء را می شنیدیم یا اهل تعقل بودیم، امروز اهل آتش نبودیم.»

و آیات فراوانی که تأکید بر تعقل می کند، دلیل بر حجیت یافته های درست عقل است. همچنین در روایات صریحی از امام هفتم (ع) آمده است: «إن الله تبارک و تعالی اکمل للناس الحجج بالعقول...» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۴) «خدای بلند مرتبه که نامش مبارک است، حجت ها را با عقل مردم کامل کرد.» و در ادامه می فرماید:

«إن لله علی الناس حجتین؛ حجه ظاهره و حجه باطنه، فأما الظاهره فالرسل و الانبیاء و الائمه و أما الباطنه فالعقول...» (همان: ۱۹)

«خداوند برای مردم دو حجت قرار داد؛ یکی حجت ظاهری که رسولان، انبیاء و ائمه (ع) هستند و دیگری عقل هایی (که به آنان عطا کرده است)...»

پس همان گونه که سخن انبیاء و رسولان الهی و امامان معصوم (ع) حجت است، حکم عقل در آنجا که بر اساس اصول ضروری عقلی حکمی دارد نیز، حجت است و اگر

حجیت عقل رد شود، حجیت شرع نیز ثابت نمی شود؛ چنان که خواجه نصیر در اثبات حُسن و قُبَح عقلی می نویسد:

«ولانتفائهما مطلقاً لو ثبتا شرعاً»؛ «اگر حُسن و قُبَح عقلی پذیرفته نشود، نه تنها حُسن و قُبَح شرعی قابل اثبات نیست، حُسن و قُبَح هم اثبات نمی شود»

چون بر حسب عدم پذیرش حُسن و قُبَح عقلی، کذب بر خدای تعالی_ که منزله از قبایح است_ جایز خواهد بود! پس اگر خداوند به زشتی چیزی خبر دهد، به قُبَحش یقین پیدا نمی کنیم، همینطور اگر به حُسن چیزی خبر دهد، به قُبَحش یقین پیدا نمی کنیم، همینطور اگر به حُسن چیزی خبر دهد، و این با حکمت سازگاری ندارد.» (حلی، ۱۴۳۲: ۳۰۳)

پس تا حجیت عقل ثابت نشود حجیت احکام شرع هم اثبات نمی گردد. بنابراین، باید پذیرفت عقل در حوزه ای که می تواند معرفت دینی را کسب نماید، حجت دارد.

۱-۳. هماهنگی قرآن با فطرت و عقل:

علامه طباطبائی در ذیل آیه شریفه «لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر» (ملک ۱۰) دو معنی برای «عقل» عنوان می کنند که اول فهم صحیح می باشد و دیگر التزام به مقتضای این فهم می باشد و در ادامه چنین می نویسد:

«ویطلق العقل علی تمییز الخیر من الشرّ و النافع من الضارّ، و ربما يُراد به ما هو الغایه منه و هو الالتزام بمقتضاه من طلب الخیر و النافع و اجتناب الشرّ و الضرّ» (علامه طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹: ۳۶۹) که طبق نظر ایشان معنی دوم، در مورد عقل، دقیق تر می باشد که بر هماهنگی قرآن با فطرت و عقل دلالت می کند.

از طرفی طبق روش تفسیر قرآن به قرآن آنچه در آیات الهی در باب «عقل» به کار برده شده است، صرف استدلال عقلی نمی باشد؛ بلکه پاک کردن لوح نفس از آلودگی های ظاهری و باطنی، برای رسیدن به عقل پاک الهی هماهنگ با فطرت الهی خدادادی می باشد، «فطره الله التي فطر الناس اليها» (روم: ۳۰) با این بیان قرآن، عقل خدا جو را به عنوان عقل سلیم معرفی می کند؛ از این رو علامه طباطبائی رهنمودهای قرآن به عقل در آیه ۱۵۱ سوره انعام را این گونه تفسیر می کند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جایگاه عقل و نقل در تفسیر قرآن از دیدگاه ابن تیمیه و علامه طباطبائی (ره)

« ولعل الوجه في ذلك أن المورد المذكور في الآية الأولى وهي الشرك بالله العظيم و عقوق الوالدين و قتل الأولاد من املاق و قربان الفواحش الشنيعة و قتل النفس المقدمه من غير حق مما تدرك فطره الانسانيه حرمتها في بادی نظرها و لا يجتری عليها الانسان الذي يتميز من سائر الحيوان بالعقل الا اذا اتبع الاهواء و احاطت به العواطف المظلمه التي تضرب بحجاب ثخين دون العقل فمجرد الاعتصام بعصمه العقل في الجملة و الخروج عن خالصه الاهواء يكشف للانسان عن حرمتها و شامتها على الانسان بما هو انسان، و لذلك ختمت بقوله: «ذلكم وصاكم لعلكم تعقلون» ممکن است مراد این باشد، اموری که در این آیات مورد نهی قرار گرفته مانند سایر احکام الهی، اموری است که فطرت خود بشر نیز به حرمت آنها حکم می کند. البته بعضی از امور فطری بودنش بسیار روشن است، مانند حرمت شرک به خدای بزرگ و عقوق والدین و قتل نفس بدون حق، چون این چند مورد از اموری است که فطرت بشر در بدو نظر، حکم به حرمت آن می کند و هیچ انسانی که عقل و فطرتش سالم باشد حاضر به انجام چنین کاری نمی شود، مگر اینکه عقل در پس پرده ظلمت باشد و گرنه عقل به دور از هوای نفس، هر انسانی را به حرمت و شومی امور فوق کافی است. به همین جهت آیه به لعلکم تعقلون ختم شده است یعنی اگر عقل و فطرت پاک بورزید. (علامه طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۷: ۳۹۱)

بنابراین در بسیاری از آیات قرآن، تأکید فراوان بر تعقل و تفکر شده است؛ ولی نحوه تفکر و ثمره تعقل را با تدبیر در آیات دیگر قرآن باید جستجو کرد با تلفیق همه آیات در «روش تفسیر قرآن به قرآن»، علامه طباطبائی به این مهم دست می یابد که آیات قرآن، عقل نظری را در کنار عقل عملی برای رسیدن به حقیقت لازم می داند؛ از این رو دوری از هوا و هوس و انجام فرائض شرعی و عملی طبق سیره نبوی در کنار سیره عقل نظری برای تعالی روحی انسان و قرب به حق، لازم و ضروری است؛ یعنی «عقل» در آیات قرآنی، مطابق با فطرت پاک و خداجوی انسانی است.

قرآن کریم کتابی جاودانه است که پس از آن کتاب دیگری نخواهد آمد. خدای سبحان در معرفی قرآن می فرماید: «و أنه لكتاب عزيز* لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید» (فصلت: ۴۱ و ۴۲) هرگز هیچ بطلانی در قرآن نفوذ نمی کند. نه از درون به زوال می گراید و عمرش به پایان می رسد نه از بیرون عاملی می تواند آن را ابطال

کرده از پای در آورد. در بحث تحدی نیز گفته شد. که به دلیل جهانی بودن قرآن، تحدی آن نیز جهانی و برای همه اعصار است. و ندای «هل من مبارز» قرآن در تمام اعصار و قرون به گوش همه، چه بر دانشمندان و چه بر عوام، می‌رسد تا اگر می‌توانند مانند قرآن و بلکه مانند سوره کوچکی از آن بیاورند (جوادی آملی، ۱۳۹۲: ۲۹۲).

حتی اگر در قرآن مطالبی در قالب داستان و مثل آورده می‌شود، حاوی نکات و دقایقی است که صاحبان خرد با تعقل به عمق آنها پی می‌برند «وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون» (عنکبوت: ۴۳) علامه طباطبائی در این باره می‌فرماید:

«أن الامثال المضروبه في القرآن على أنها عامه تترعُ اسماع عامه الناس لكن الاشراف على الحقيقه معانيها و لب مقاصدها خاصه لاهل العلم ممن يعقل حقائق الامور و لا يتمه على ظواهرها» (همانا مثل هایی که در قرآن زده شد بر اساس درک و سطح فهم عموم مردم است، ولی اشراف به حقیقت معانی و مقصد نهایی آیات، مخصوص اهل علم است، کسانی که حقایق امور را تعقل می‌کنند و به ظواهر آیات اکتفا نمی‌کنند.) (علامه طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۶: ۱۳۶)

بنابراین نباید در ظاهر قرآن توقف کرد و مثال‌ها و تشبیهات در آیات قرآن برای آماده کردن اذهان، جهت فهم دقایق و لطایف برهانی است و باید متشابهات را با محکمت تفسیر کرد؛ از این رو قرآن، کتاب برهانی است که صاحبان خرد به هر اندازه که لیاقت و استعداد و قابلیت پیدا کردند، به همان اندازه از مراتب و درجات قرآن بهره‌مند می‌شوند.

قرآن کریم محتوایی دارد که با فطرت درونی انسان‌ها هماهنگ و با جهان بیرونی مطابق است و از نظر شکل و قالب بیان هم به صورت برهانی و روشن، با دلیل قاطع است. اگر درباره خویش ادعا می‌کند که کلام خداست، با دلیل می‌گوید و نشانه‌اش آن است که همه مردم جهان را به مبارزه دعوت می‌کند و اگر به توحید و دین و وحی و رسالت و معاد و رهنمون می‌شود، دلیل هر کدام را به همراه آن می‌آورد.

باید در حمل آیه بر خلاف ظاهر یا نص، مشاهده کرد که قطع موجود در مسأله منطقی است یا نه و اگر منطقی بود، دلیل او مفید ضرورت است یا دوام و اگر مفید ضرورت بود به نحو انحصار است یا نه؛ زیرا اگر محمول دلیل مسأله، دوام محمول برای

جایگاه عقل و نقل در تفسیر قرآن از دیدگاه ابن تیمیه و علامه طباطبایی (ره)

موضوع بود، نه ضرورت آن، انفکاک محمول از موضوع، به نحو اعجاز ممکن است و اگر ضرورت آن به نحو انحصار نبود، تحقق آن محمول برای غیر موضوع مألوف به عنوان فرق عادت میسر است پس، در تفسیر آیه یا حدیث به صرف قطع به یک مطلب نمی‌توان از ظاهر یا نص دست کشید و بر خلاف آن حمل نمود. (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۶۶)

نتیجه اینکه عقل برهانی مصباح شناخت و فهم آیات قرآنی است.

۲. نقل

از روش های معتبر شناخت در کلام اسلامی و همچنین تفسیر قرآن، روش نقلی یعنی کتاب و سنت است که به طرح و بررسی هر کدام می پردازیم.

۲-۱. کتاب:

در فرهنگ اسلامی، به ویژه در کلام و فقه، هر جا کتاب به طور مطلق ذکر شود، مراد قرآن کریم است که مهمترین منبع معارف الهی و معتبرترین منبع معرفتی است؛ در حجیت قرآن نزد متکلمان مسلمان، اتفاق نظر وجود دارد. آنچه محل بحث است، این است که برخی آیات قرآن کریم از محکومات و پاره ای از آیات از متشابهات است، در حجیت ظواهر محکومات بحثی نیست؛ اما آیا در آیات متشابه هم می توان به ظواهر آنها استناد کرد یا باید تفسیر و تاویلی بر خلاف ظاهر نمود، این نزد متکلمان و مفسران محل اختلاف است که در ادامه به این مهم در روش تفسیر قرآن به قرآن می پردازیم.

۲-۱-۱. محکومات و متشابهات در تفسیر قرآن:

در میان علمای اسلام در معنای محکم و متشابه اختلاف است و وجوه مختلفی را برای آن عنوان کرده اند که در این بین علامه طباطبائی نظر مشهور را به این شکل عنوان می کند:

«محکومات آیاتی هستند که معنای مراد آنها روشن است و به معنای غیر مراد اشتباه نمی افتد به این گونه آیات باید ایمان آورد و هم عمل کرد و آیات متشابه آیاتی هستند که ظاهر شان مراد نیست و مراد واقعی آنها را که تأویل آنها است، جز خدای نداند و بشر را

راهی به آن نیست؛ به این گونه آیات باید ایمان آورد ولی از پیروی و عمل به آنها توقف و خودداری نمود» (علامه طباطبائی، ۱۳۸۶: ۵۲)

این قول در میان اهل سنت و جماعت مشهور است ولی شیعه، علاوه بر آن عنوان می کند که تأویل آیات مشابه را، پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اهل بیت (ع) نیز می دانند. (همان)

از بیانات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) این گونه برمی آید که در قرآن، متشابه به معنای آیه ای که مدلول حقیقی خود را به هیچ وسیله ای نشان ندهد وجود ندارد. علامه طباطبائی بر این باور است که «هر آیه ای که در افاده مدلول حقیقی خود مستقل نباشد به واسطه آیات دیگری می توان به مدلول حقیقی آن پی برد و این همان ارجاع متشابه است به محکم» (همان: ۵۵)

به عنوان مثال در مورد آیه «الرحمن علی العرش استوی» خدا بر تخت خود قرار گرفت (طه: ۵) و آیه «وجاء ربک» پروردگارت آمد (فجر: ۲۲) ظهور بر جسمیت و مادیت دارد، ولی با ارجاع این دو آیه به آیه «لیس کمثله شیء» (شوری: ۱۱) در می یابیم که منظور از قرار گرفتن و آمدن که به خدای متعال نسبت داده می شود، غیر از استقرار در مکان و انتقال از مکان به مکان است.

همچنین امیر المؤمنان علی (ع) در مورد محکم و متشابه چنین می فرمایند: «یشهد بعضه علی بعض و ینطق بعضه ببعض» برخی از قرآن به برخی دیگر شهادت می دهند و برخی از آن به سبب برخی دیگر منطبق می آید. (نهج البلاغه، خطبه: ۱۳۱) بنابراین در روش، «تفسیر قرآن به قرآن» باید این مهم را مدنظر داشته باشیم که متشابهات قرآن به وسیله محکومات قرآن قابل تفسیرند، و جایگاه روایات اهل بیت (علیهم السلام) در بیان برخی محکومات و متشابهات و روش راهیابی به محکم و متشابه بسیار حائز اهمیت است؛ پس آنچه که علامه طباطبائی در این روش تفسیری بر آن تکیه دارند، مفادی است که از متن قرآن و روایات به دست می آید. اینجاست که جایگاه نقل در کنار عقل در تفسیر آیات قرآن، بنابر تأکید خود قرآن برجسته است.

جایگاه عقل و نقل در تفسیر قرآن از دیدگاه ابن تیمیه و علامه طباطبایی (ره)

۲-۲. سنت:

از منابع مشترک میان سلفیه و امامیه، در معرفت دینی، سنت است اما در تعریف سنت اختلاف وجود دارد، سنت از نظر امامیه قول، فعل و تقریر معصوم است اما سلفیه آن را محدود به پیامبر می دانند.

از نگاه امامیه پیامبر گرامی، امیرمومنان، علی و یازده فرزندش که به امامان «شیعه امامی» مشهورند و حضرت زهرا حلقه عصمت را تشکیل می دهند و قول، فعل و تقریر یعنی گفتار و رفتار و تاییدشان برای امت اسلامی حجت است و این حجیت را خداوند به پیامبر و اولی الامر بر اساس آیه شریفه زیر داده و می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم.....» (انعام: ۱۵۱) «... ای کسانی که ایمان آورده اید، پیرو دستورات خدا باشید و از پیامبر خدا و صاحبان امرتان نیز اطاعت کنید.» در این آیه شریفه، امر به اطاعت سه مقام شده است: اول، اطاعت از خدا، یعنی پیروی از قرآن کریم که در بردارنده پیام ها و اوامر الهی است.

دوم، اطاعت از پیامبر خدا برای کسانی که در عصر رسالت بودند؛ به این معناست که سخنان پیامبر را به گوش جان شنیده و اوامرش را انجام و نواهی اش را ترک کنند و کسانی که عصر آن حضرت را درک نکرده اند وظیفه دارند آنچه از گفتار و رفتار اخلاق و آداب پیامبر گزارش شده را به دست آورند و الگوی گفتاری و رفتاری خویش قرار دهند تا به این آیه شریفه عمل کرده باشند.

سوم، اطاعت از اولی الامر - که در ردیف اطاعت از پیامبر خدا است، مستلزم این است که :

الف) اولی الامر شخصیت های برجسته ای باشند که گفتارشان و اخلاق و رفتارشان کاملاً منطبق بر اوامر خدا و گفتار و رفتار نبی گرامی اسلام باشد، یعنی آنان همچون پیامبر معصوم باشند؛ چرا که خدای حکیم، امر به اطاعت کسانی که از نظر شخصیتی سنجیتی با پیامبر ندارند و گفتار و رفتار و اخلاقشان منطبق بر سنت رسول گرامی اسلام نیست، نخواهد کرد؛ چون بر خلاف مقتضای حکمت است.

ب) معصوم باشند، روشن است که اگر اولی الامر معصوم نباشند، مستلزم تناقض است، زیرا والی غیر معصوم، ممکن است از روی جهل یا پیروی از هواها و امیال نفسانی خویش امر به معصیت کند، آنگاه اطاعت آن ولی امر، مستلزم معصیت خداست، چون خدای سبحان به دوری از گناه امر کرده است و عدم اطاعت از ولی امر هم، مستلزم معصیت خداست، چون خداوند فرمود: «از صاحبان امر اطاعت کنید» و این مستلزم اجتماع نقیضین می شود که محال است و امر به آن مستلزم تکلیف به محال؛ یعنی تکلیف ما لا یطاق است و خدای سبحان فرموده است: «لا یکلف الله نفسا الا وسعها» (بقره: ۲۸۶) «خداوند هیچ نفسی را بیش از وسعش تکلیف نخواهد کرد» نتیجه اینکه اولی الامر باید مقام عصمت داشته باشند.

ج) امر به معصیت نکنند؛ زیرا پیامبر گرامی و امیر مومنان، علی فرمودند: «لا طاعة لمخلوق فی معصیه الخالق» (صدوق، ۱۴۲۷، ج ۴: ۳۸۱) «از هیچ مخلوقی در معصیت خدای سبحان نمی توان اطاعت کرد».

امیر مومنان در ادامه می فرماید «انما الطاعة لله ولرسوله ولولاة الامر» (همان) و در استدلال آن فرموده اند: خدای سبحان امر به طاعت رسول کرد، چون او معصوم و پاک است و امر به معصیت نمی کند پس امر به طاعت اولی الامر کرده، چون آنها معصوم و پاک اند و امر به معصیت نمی کنند (همان).

د) تعیین شده باشند، شناخت عصمت توسط امت ممکن نیست، زیرا مردم تنها بر ظواهر اعمال و گفتار افراد شهادت می دهند، اما معصوم کسی است که از گناه کوچک و بزرگ در آشکار و نهان پرهیز می کند. این علمش تنها نزد خدا و رسول و کسانی است که مقام امامت دارند یعنی علم به ملکوت اعمال دارند، پس این پیامبر خدا و امامان حق هستند که می توانند اولی الامر را مشخص کنند؛ احادیث متواتری است که پیامبر این کار را انجام داده اند و آن ها معصومین از اهل بیت پیامبر هستند به دلیل آیه شریفه:

«انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» (احزاب: ۳۳) خداوند

می خواهد از شما اهل بیت هر پلیدی را بزدايد و شما را به شایستگی پاک گرداند.

پیشینه

جایگاه عقل و نقل در تفسیر قرآن از دیدگاه ابن تیمیه و علامه طباطبایی (ره)

روایات معتبری از پیامبر گزارش شده است که مراد از اهل بیت، کسانی هستند که پیامبر آنان را در زیر کسای یمانی خویش جای داد و فرمود: «هؤلاء اهل بیتی» و ام سلمه فرمود: آیا من هم اجازه ورود دارم؟ حضرت فرمودند: تو بر نیکی هستی اما جزو این گروه نیستی.

از این آیه و روایات نبوی ذیل آن، چند نتیجه در ارتباط با بحث ما به دست می آید:
الف) معصومین به حقیقت قرآن آگاهند؛ چنان که خدای سبحان می فرماید: «لا یمسه الا المطهرون» (واقعہ: ۷۹) «قرآن را مس نمی کنند مگر پاک شدگان» و این پاک شدگان همان اهل بیت هستند که خدای سبحان اراده طهارتشان کرده است.

ب) سنت معصومین حجت است؛ یعنی امیر المومنین علی (ع) و حضرت زهرا (س) و یازده فرزند آنان، که بر اساس روایات ائمه معصومین هستند، مقام عصمت داشته و اطاعت از قول، فعل و تقریر آنان، حجت است؛ چنان که علامه طباطبایی در حجیت کتاب و سنت رسول گرامی اسلام و ائمه معصوم از اهل بیت پیامبر می نویسد:

«قرآن کریم که مأخذ اساسی تفکر مذهبی است، به ظواهر الفاظ خود در برابر شنوندگان حجت و اعتبار داده است و همان ظواهر آیات، بیان پیغمبر (ص) را تالی بیان قرآن قرار می دهد و مانند آن حجت می سازد.» (طباطبائی، ۱۳۷۶: ۷۵)

ایشان به آیه ذیل استناد می کند:

«و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم و لعلهم یتفکرون» (نحل: ۴۴) «ما بر تو قرآن را فرو فرستادیم تا برای مردم آنچه را که به سوی آنان فرو فرستاده اند روشن گردانی، باشد که بیندیشند.» و آیات دیگری که رسول الله را معلم و اسوه مردم قرار داده است، دلیل بر حجیت گفتار و رفتار پیامبر خدا و حتی سکوت و امضای اوست.

ایشان در ادامه، درباره حجیت اهل بیت می نویسد:

«همچنین با تواتر قطعی از آن حضرت رسیده است که بیان اهل بیت وی، مانند بیان

خودش می باشد و اهل بیت در اسلام سمت مرجعیت علمی داشته و در بیان معارف و احکام اسلام هرگز خطا نمی کنند و بیانشان به طریق مشافهه (برای افرادی که در عصر ائمه بودند و بر آنها دسترسی داشتند) یا نقل قابل اعتماد، حجیت است.» (همان)

۲-۲-۱. شرایط حجیت سنت

سنت از نظر علمای امامیه، وقتی حجت است که ثابت شود قول معصوم است و لازمه آن، اثبات صدور سخن از معصوم است و برای آن، یکی بررسی اسناد حدیث و دیگر متن حدیث ضروری است که دو علم رجال و درایه عهده دار آن می باشند. بر این اساس به گفته علامه طباطبائی در معارف اعتقادی، (که موضوع علم کلام است) که به نص قرآن علم و قطع لازم است، به خبر متواتر یا خبری که شواهد قطعی به صحت آن در دست است عمل می شود. (طباطبائی، همان: ۸۵)

خبری که شرایط صحت حدیث، عدم مخالفت حدیث با قرآن است؛ چنان که آیت الله جوادی آملی می نویسد:

«روایتی که با قرآن اختلاف تبیینی نداشته باشد در دامنه قرآن قرار می گیرد و حجیت دارد و قابل استناد است.» (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۶۰)

نتیجه اینکه سنت رسول گرامی، مشترک بین امامیه و سلفیه است و سنت امامان معصوم از منابع اختصاصی امامیه و سنت سلفیه صالح از منابع اختصاصی سلفیه به شمار می آید.

گفتنی است در میان سلف صالح، علی (ع) و فرزندان او هم قرار می گیرند؛ چون آنان خاندان رسول الله و اهل بیت او هستند. اما سلف صالحی که سلفیه به عنوان مرجع فکری خویش پذیرفتند، از نظر امامیه یا در مجموعه روایان سنت رسول الله قرار می گیرند، آن گاه سخنان بر اساس قواعد علم حدیث سنجیده می شود، اگر گزارششان معتبر بود پذیرفته می شود و اگر سخنی از خودشان گفتند، با کتاب خدا و سنت معصوم و عقل سنجیده می شود. پس اگر کلام حکیمانه ای بود، مورد پذیرش قرار می گیرد؛ یا اگر گزارشی تاریخی نقل کرده اند، گزارش آنها به میزان و ثابقتشان و بر اساس قواعدی که در درستی یک گزاره تاریخی لازم است سنجیده می شود، اگر قابل اعتماد بود پذیرفته می

شود.
پیشانی
تفسیر
نقش

جایگاه عقل و نقل در تفسیر قرآن از دیدگاه ابن تیمیه و علامه طباطبایی (ره)

۲-۲-۲. جایگاه روایات در تفسیر قرآن:

بعد از آنکه حدیثی خودش معتبر بود یا اعتبار خود را از قرآن کسب کرد، باید ببینیم چه نقشی در تبیین و تفسیر قرآن کریم دارد که لازم است به آن رجوع شود. کارکرد روایات بیشتر در تبیین سه بخش «معانی و مصادیق واژگان»، «مفاد آیات» و «مبلغ و تأویل قرآن» بوده است. (رجبی، ۱۳۸۷: ۲۲۳)

علامه طباطبایی در ذیل تفسیر آیه ۳۵ سوره ابراهیم می‌فرمایند:

«وإسبط كلمة في هذا المعنى ما وقع في أخبار آل العصمة: إن الله يوفق عبده لفعل الخير و ترك الشر هذا» «کوتاه‌ترین و ساده‌ترین بیانی که این معنا را افاده می‌کند عبارتی است که در کلمات اهل بیت عصمت (ع) آمده است که فرموده‌اند: خداوند بنده خود را موفق به عمل خیر و یا ترک عمل زشت می‌کند». (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۲: ۷۰).

یعنی در عین اینکه نگاه علامه طباطبایی به آیات دیگر قرآن است، ولی اشراف ایشان به روایات باعث می‌شود در برداشت معنا از روایات کمک بگیرند. حتی گاهی مباحث عقلی را نیز به خاطر کفایت روایات ترک می‌نمایند. آیت الله جوادی آملی درباره توجه علامه طباطبایی به مباحث روایی چنین می‌نویسد:

«گاهی طرح مبحث فلسفی را ترک می‌کرد، برای اینکه بحث روایی به طور کامل عهده‌دار ارائه معارف عقلی بوده است.» (جوادی آملی، ۱۳۹۲: ۲۲)

حضرت علامه طباطبائی (ره) عقیده داشتند که قرآن کریم ظاهری دارد که مردم آن را می‌خوانند و می‌شنوند، اما باطن آن را هر کس نمی‌فهمد و نمی‌شنود. همان گونه که مس ظاهر قرآن کریم به طهارت و پاکی ظاهر، نیازمند است درون و مکنون کتاب الهی نیز جز با طهارت درون ممکن نیست. نمونه بارز پاکان و مطهران از ادناس و ارجاس را خداوند چنین معرفی کرده است: «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا» (احزاب: ۳۳) (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۶: ۳۱۰).

مرحوم علامه در ذیل آیه شریفه «والراسخون في العلم» (آل عمران: ۷) به این مهم می‌پردازند که قرآن دارای مراتب و درجاتی است که اهل بیت (علیهم السلام) که مصداق اتم راسخون در علم هستند و به جهت دارا بودن ملکه عصمت، به تمام ابواب آن آشنایند.

امام صادق (ع) می فرمایند: «نحن الراسخون في العلم و نحن نعلم تأويله» آن راسخان در علم، ما اهل بیت هستیم و تأویل آیات مشابه را ما می دانیم. (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۱۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۲: ۱۹۹) البته لازم به ذکر است که طبق نظر علامه طباطبائی، اهل بیت علیهم السلام به جهت شدت اتصال به منبع فیض و قرب به حق، این مقام رسیده اند که مفسر حقیقی آیات الهی هستند. (علامه طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۲: ۲۲۸).

۳- معرفت عقلی از دیدگاه ابن تیمیه:

عقل، از مهم ترین منابع معرفت است. درباره جایگاه عقل در معرفت، میان متفکران اختلاف نظر فراوان وجود دارد. متکلمان و اصحاب فرق و ملل نیز دیدگاه های متفاوتی درباره جایگاه عقل در معرفت به ویژه معرفت الهیات دارند. سلفیه گرچه در مسائل زندگی از عقل بهره می برند اما عقل را به عنوان یک منبع مستقل در الهیات و مسائل فراطبیعی به ویژه اسماء و صفات الهی نمی پذیرند و بالاترین هنر عقل را، فهم کتاب و سنت و سخن سلف می دانند.

ابن تیمیه در بحث رابطه عقل و نقل، پایه و اساس بودن عقل برای نقل را رد می کند و در توضیح آن می نویسد: «عقل اساس ثبوت شرع در الأمر النفس نیست و ایضاً اساس ثبوت صفتی برای شرع که واجد آن نبوده باشد نیست، چون علم مطابق با معلومی است که معلوم از آن مستغنی است» (ابن تیمیه، بی تا، ج ۱: ۵۰)

وی در ادامه، علوم را بر دو قسم می کند، علوم عملی و علوم خبری نظری؛ و علوم خبری نظری را علمی می داند که معلوم در وجودش به علم آن نیازی ندارد؛ مانند علم ما به وحدانیت خدای تعالی و اسماء و صفاتش... این معلومات فی نفس ها ثبوت دارند؛ خواه علم به آنها داشته باشیم یا نداشته باشیم. (همان: ۵۰)

ایشان از این بحث نتیجه می گیرند که رابطه شرع با عقل از این باب است؛ یعنی شرعی که از جانب خدا نازل شده فی نفسه ثبوت دارد، خواه با عقلمان به آن عالم شوم یا نشویم. آن فی نفسه از علم ما و عقل ما بی نیاز است و لکن ما به آن محتاج هستیم و نیازمندیم که با عقلمان آن را درک کنیم؛ پس اگر عقل شرع را همان گونه که هست دریافت، عالم به آن می شود.

جایگاه عقل و نقل در تفسیر قرآن از دیدگاه ابن تیمیه و علامه طباطبایی (ره)

وی در ادامه در مقام محاجّه با عقل گرایان می گوید:
اگر مراد شما از عقل این است که، عقل اساس معرفت ما به سمع (نقل) است و راهنمای ما برای صحت نقل است، در پاسخ می گوئیم:
آیا مراد شما از عقل غریزه ای است که در ماست یا در علومی است که به واسطه آن کسب می شود.

اگر معنای اول مراد باشد، می گوئیم: این علمی نیست که تصور شود معارض با نقل است؛ چون عقل به این معنا شرط هر علم عقلی یا نقلی است... همچنین این عقل شرط هر اعتقادی است که با استدلال به دست می آید. (همان: ۵۱)

ابن تیمیه در ادامه به معنای دوم عقل اشاره می کند و می نویسد: بدیهی است که چنین نیست هر چه با عقل دریافت می شود، اساس شرع و دلیل بر صحت آن باشد، زیرا معارف عقلی بیش از آن است که به حصر در آید. اما هدف از علم به صحت سمع (نقل) چیزی است که به واسطه آن صدق رسول الله (ص) شناخته می شود.
پس چنین نیست که هر علم عقلی به واسطه آن، صدق رسول الله (ص) دانسته شود.
(همان: ۵۱ و ۵۲)

در ادامه می نویسد: بر همین اساس می توان گفت چنین نیست که همه معقولات اساس و پایه نقل باشند؛ یعنی نه علم به سمعیات متوقف بر آن عقلیات است و نه دلالت بر صحتش. (همان)
در پایان نتیجه می گیرد:

« فاذا كان المعارض للسمع من المعقولات ما لا يتوقف العلم بصحة السمع عليه لم يكن يقدح فيه قدحاً في أصل السمع وهذا بين واضح وليس القدح في بعض العقليات قدحاً في جميعها كما أنه ليس القدح في بعض السمعيات قدحاً في جميعها ولا يلزم من صحة بعض العقليات صحة جميعها كما يلزم من صحة السمعيات صحة جميعها...» (همان: ۵۳)

«هر گاه سمعیات (کتاب و سنت) با معقولاتی معارض شود که علم به صحت سمع مبتنی بر آن معقولات نیست، اشکال وارد بر آن نقل اشکالی به اصل سمع وارد نمی کند. این مطلب روشن است. همچنین اگر بعضی از ادراکات عقلی بی اعتبار شود، مستلزم بی اعتباری همه گزاره های عقلی نیست، همچنان که بی اعتباری بعضی سمعیات موجب بی

اعتباری همه آنها نیست و نیز صحت بعضی عقلیات مستلزم صحت همه آنها نیست و صحت بعضی سمعیات هم مستلزم صحت همه آنها نیست....»

نتیجه و حاصل کلام ابن تیمیه: مسائلی که از طریق عقل به دست می آید، بعضی ممکن است درست و صادق باشد و بعضی نادرست و کاذب. رابطه آنها از نظر منطقی، رابطه گزاره های جزئی است که از صدق یا کذب یک گزاره جزئی، صدق یا کذب گزاره دیگر لازم نمی آید؛ به همین شکل است در گزاره های نقلی.

البته رابطه قضایا، خودش بحث منطقی است که ابن تیمیه مخالف آن است.

خلاصه اینکه: ابن تیمیه عقل را به عنوان منبع معرفت و استدلال عقلی در مقام مجادله با خصم می پذیرد و آن را بعد از کتاب و سنت و فطرت در مرتبه سوم قرار می دهد؛ چنان که از وی گزارش شده است می گوید: معارف را باید از قرآن و سنت اخذ کرد. در مرتبه دوم باید بر فطرت تکیه کرد؛ چنان که وی معرفت خدا را فطری می داند. البته مراد ایشان از فطرت، فطرت عقل است که مراد از آن انتقال ذهن از لازم به ملزوم یا برعکس است. ایشان دلیلی عقلی را به ترتیب، مقدمات برای کسب نتیجه می داند و آن را استدلال می نامد که برای تسلیم خصم به کار می رود؛ یعنی در مقام جدال باید استفاده شود و آنگاه ابن تیمیه ما در کسب معارف الهی با بودن کتاب و سنت و فطرت، نیازی به استدلال عقلی نداریم.

برخی از محققان موضع معتدل تری در پیش گرفته و دست کم، عقل را در مرتبه سوم نشانده اند؛ چنان که قیس خزعل العزاوی می نویسد: «سلفیه بر عقل اعتماد دارند و بر اجتهاد و آزاداندیشی تکیه می کنند اما آن را مقید به نص نموده، اولویت را به وحی می دهند. اجماع عقیده سلف بر این است که عقل و اجتهاد در مرتبه سوم؛ یعنی بعد از قرآن و سنت است.» (قیس خزعل، ۱۹۹۲: ۲۷)

از سخن وی فهمیده می شود که سلفیه رابطه عرضی بین قرآن، سنت و عقل برقرار کرده، آنگاه ارزشیابی می کنند، اما اگر رابطه طولی بین قرآن و سنت و عقل برقرار نمایم، نیازی به این گونه رتبه بندی نیست. سنت در راستای قرآن است و عقل، کلید فهم قرآن و سنت است و انبیا، برای احیای عقل آدمیان برانگیخته شده اند و قرآن مکرر بر تفکر و

جایگاه عقل و نقل در تفسیر قرآن از دیدگاه ابن تیمیه و علامه طباطبایی (ره)

تعقل و تدبر دعوت کرده و نفرموده است تنها در الفاظ قرآن و سنت و سخنان سلف تفکر کنید، بلکه می فرماید: خردمندان در خلقت آسمان ها و زمین تفکر می کنند (آل عمران: ۱۹۱) و امیر المومنان علی (ع) می فرماید: «خداوند انبیا را فرستاد تا گنجینه های نهفته در خرد آدمیان را برانگیزانند»؛ (نهج البلاغه، خطبه اول) «یثیروا لهم دفائن العقول». پس دیدگاه سلفیه درباره عقل پذیرفته نیست؛ زیرا عقل را در عرض نقل، یعنی کتاب و سنت قرار داده آنگاه بحث می کند که آیا با بودن نقل نیازی به تفکر عقلی داریم یا خیر؟ این خود مغالطه آشکاری در رابطه عقل و نقل است.

۴- معرفت نقلی:

روش نقلی، مهمترین روش شناخت نزد سلفیان است و مهمترین منابع آنان در این راستا کتاب خدا، سنت پیامبر و سنت سلف صالح است. مراد از معرفت نقلی، معرفت هایی است که از طریق درک قرآن و سنت نبوی و سنت سلف کسب می شود که با توجه به اهمیت این روش معرفتی نزد سلفیه و اهمیت منابع آن، هر کدام به طور مستقل بحث می شود.

۴-۱. کتاب (قرآن):

یکی از مهم تری منابع معرفتی مسلمانان؛ به ویژه سلفیه قرآن کریم است. احمد بن حنبل در شأن جایگاه قرآن می نویسد: از شما می خواهیم که چیزی را بر قرآن ترجیح ندهید؛ زیرا کلام خداست و چیزی است که خدا به واسطه آن با بندگانش سخن گفته است. (ابن بدران، بی تا: ۱۰)

ابن تیمیه درباره جایگاه قرآن می نویسد:

«هو حبل الله المتین، والذكر الحکیم، والصراط المستقیم... ولا تنقضی عجائبه، ولا یشیع منه العلماء من قال به صدق» و من عمل به أجر... (ابن تیمیه، بی تا، ج ۱: ۴۳) «قرآن ریسمان محکم الهی و بیان خدای حکیم و صراط مستقیم است... شگفتی هایش پایان نپذیرد و علماء از آن سیراب نگردند، هر کس با قرآن سخن گوید، راست گفته و هر کس به قرآن عمل کند پاداش گیرد.»

و به بیان مصطفی حلمی، از پرتوهای روش ابن تیمیه، بسنده کردن او به قرآن و سنت است و از نظر او قرآن و سنت برای آنچه که انسان در معرفت دینش و تنظیم زندگی دنیایش نیازمند است کافی است. (حلمی، ۱۴۱۳: ۲۰۸)

صنعانی از علمای خلف ابن تیمیه، در بیان اصول صحیح برای قواعد دین می نویسد: «من ضروره الدین أن کل ما فی القرآن فهو حق لا باطل، و صدق لا کذب، و هدی لا ضلاله، و علم لا جهاله، و یقین لا شک فیہ، فهذا الأصل لا یتّم أسلام أحد و لا ایمانه إلا بالأقرار به و هذا مجمع علیه لا خلاف فیہ.» (صنعانی، ۱۴۱۲: ۱۳) «از ضروریات دین اسلام این است که آنچه در قرآن آمده حقی است که بطلانی در آن راه ندارد، صدقی است که دروغی در آن نیست، هدایتی است که گمراهی در آن نیست و علمی است که جهلی در آن آمیخته نشده است و یقینی است که شکی در آن راه ندارد و این اصلی است که اسلام و ایمان کسی با آن تمام نمی شود مگر با اقرار به این اصل و {عالمان دین} بدون اختلافی بر آن اجماع دارند.»

در این عبارت جایگاه معرفتی قرآن به روشنی بیان شده است و آن اینکه سخنی مطابق واقع و راست و درست و سخنی علمی و یقینی و کتابی هدایت بخش است.

حجیت قرآن:

حجیت قرآن از چند جهت می تواند بررسی شود؛ یکی از جهت محتوای آن و دیگری از آن جهت که از جانب خدا نازل شده است، سوم سلامت از تحریف و چهارم عصمت پیامبر.

الف: استواری علمی و عقلی قرآن؛ یعنی هر محقق زبان دانی که به درستی بتواند قرآن را بفهمد، به دلیل عقل با توجه به عمق معانی قرآن، به برتری آن بر کتاب های بشری حکم خواهد کرد. اما سلفیه چون داوری عقل در این مسأله را نمی پذیرد کمتر به این روش روی می آورند.

ب: اعجاز قرآن؛ قرآن حجیت خود را با معجزه بودن اثبات می کند. بعد از آنکه اعجازش ثابت شد، انسان بدون چون و چرا باید احکام و معارفش را بپذیرد؛ زیرا با اعجاز

جایگاه عقل و نقل در تفسیر قرآن از دیدگاه ابن تیمیه و علامه طباطبایی (ره)

ثابت شده است که کلام خداست و خدای حکیم راستگوترین سخن گوینده است؛ «و من أصدق من الله حدیثاً» (نساء: ۸۷)

سلفیه این روش را بر روش گذشته ترجیح می دهند. سلفیه در استدلال بر کلام خدا بودن قرآن، به خود قرآن استناد می کنند، چنان که صالح الثمینی در شرح کلام ابن تیمیه در کلام بودن قرآن، به آیه شریفه زیر استدلال می کند: (صالح العثیمین، ۱۴۲۸: ۷۵) «وأن أحد من المشرکین استجارک فاجرہ حتی یسمع کلام الله». (توبه: ۶) «اگر فردی از مشرکان از تو پناه خواست پس او را پناه ده تا کلام خدا را بشنود».

اما آیا استدلال به خود قرآن، بر این که کلام خداست نه کلام بشر، خواه شخص پیامبر آن را گفته باشد یا از دیگری آموخته باشد، با این آیه اثبات می شود؟ بحث دیگری است.

اما قرآن کریم برای استدلال به کلام الله بودنش به آیه زیر استناد جسته که می فرماید:

«و لو کان من عند غیر الله لوجودوا فیہ اختلافاً کثیراً» (نساء: ۸۲) «اگر قرآن کریم از سوی کسی غیر از خدا بود، در آن اختلاف فراوان می یافتی».

قرآن مبدأ و منتهای انسان را به خدای یگانه می داند و او را به عبادت خدای یکتا می خواند این وحدت مبدأ و غایت و وحدت خالق، رب، مالک و رزاق دلالت بر یک پارچه بودن کلام و منشأ واحد داشتن آن می کند. اما این یک استدلال عقلی است که با تدبر در قرآن حاصل می شود.

ج. سلامت قرآن از تحریف؛ یکی از دیگر دلایل حجیت قرآن، سلامت قرآن از تحریف است. به این معنا که قرآن موجود در دست مسلمانان، همان است که از سوی خدای سبحان بر پیامبر نازل شده و توسط پیامبر گرامی بر مردم تلاوت گردید و اصحاب آن را در سینه سپرده و کاتبان وحی مکتوب می کردند و محفوظ داشتند؛ (مقدسسی، ۱۴۲۲:

۱۳۵) همچنانکه خداوند سبحان فرمود: «إنا نحن نزلنا الذکر وإنا له لحافظون». (حجر: ۹)

پیشانی
تفسیر
قرآنی

اما در جمع آوری قرآن، به این معنا که برای اول بار آیا در زمان پیامبر (ص) صورت گرفته یا بعد از حضرت و یا اینکه چند بار جمع آوری شده، اختلاف نظر وجود دارد؛

دوفصلنامه دانشگاه قم: سال یکم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، شماره پیاپی ۲

برخی مانند حاکم نیشابوری معتقدند قرآن کریم در سه نوبت جمع آوری شد. برخی دیگر مانند سیوطی بر این باورند در زمان خلیفه اول و برخی معتقدند قرآن موجود در دست مسلمانان در زمان خلیفه سوم یک جا جمع گردید. (سیوطی، ۱۴۲۱، ج ۱: ۱۸۱) به هر حال، این ها مباحثی است که در علوم قرآنی بحث می شود و آنچه در بحث ما مهم است اینکه سلفیه همچون امامیه (زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۱: ۲۴۰-۲۳۹) در سلامت قرآن از زیادت و نقصان اتفاق نظر دارند. (مقدسی، ۱۴۲۲: ۱۴۱-۱۳۲)

د. عصمت پیامبر؛ یکی دیگر از دلیل های حجیت قرآن، عصمت پیامبر است؛ برخی از محققان دلیل حجیت قرآن را عصمت پیامبر می دانند، چنان که محمد بن اسماعیل شربینی می نویسد:

«العصمة سبيل حجية القرآن كريم، و السنة النبوية المظهرة» وی در توضیح این مطلب می نویسد:

عصمت حضرت رسول (ص) در تبلیغ، بیانگر حجیت هر چیزی است که از جانب خدای سبحان آورده است، خواه وحی قرآنی باشد و خواه به عنوان قرآنی تلاوت نشده باشد بلکه جزو حدیث قدسی یا سنت نبوی باشد. (شربینی، بی تا: ۳۴-۲۹)

۲-۴. سنت

یکی دیگر از منابع معرفتی مسلمانان، سنت رسول الله است، که لازم است در اهمیت و حجیت آن بحث شود.

الف) اهمیت و جایگاه سنت؛ در اهمیت سنت سخن بسیار گفته اند.

احمد بن حنبل می نویسد: «أن الله ليدخل العبد الجنة بالسنة يتمسك بها»؛ «خدای تعالی بندگان را به سنت تمسک می جویند وارد بهشت می کند.» و در جایگاه سنت و در ارتباط با کتاب خدا می نویسد: سنت بعد از کتاب خدا قرار دارد (ابن بدران، بی تا: ۱۰) و در جای دیگر در این باره می نویسد: سنت قرآن را تفسیر می کند و دلیل قرآن است. (زمرلی فواز احمد، ۱۴۱۵: ۱۹)

ولی در نسبت سنت با عقل معتقد است که سنت با عقل های آدمیان تحصیل نمی شود، تنها باید پیرو سنت باشیم. (همان)

پیشینه

جایگاه عقل و نقل در تفسیر قرآن از دیدگاه ابن تیمیه و علامه طباطبایی (ره)

ب) حجیت سنت؛ اگر بپذیریم قول، فعل و تقریر پیامبر حجت است، آنگاه حجیت پیامبر، هم از حیث معرفت و هم از حیث عمل پذیرفته می شود.

دلیل حجیت سنت: یکی از دلایل حجیت سنت، فرمان خدای سبحان است که می فرماید: «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا»؛ (حشر: ۷) «آنچه از پیامبر خدا به شما رسیده، پس به آن تمسک جوید و آنچه که شما را از آن بازداشت باز ایستید».

شوکانی ذیل آیه شریفه فوق می نویسد: «فهذه الآية فيها الأيجاب علی العباد بالالتزام بما أمر به الرسول - صَلَّى الله عليه (وآله) و سلم - و الأخذ به، و الاقتصار عما نهى عنه - صَلَّى الله عليه (وآله) و سلم و ترکها»؛ «در این آیه بر بندگان واجب شده است که آنچه رسول خدا بدان امر کرده، پذیرفته و به کار گیرند و آنچه رسول الله از آن نهی کرده، باز ایستند و ترک نمایند.» (شوکانی، ۱۴۱۴: ۲۵)

پس حجیت سنت پیامبر، به اعتبار حجیت دادن خداست؛ اول، از آن جهت که رسول الله (ص) را اسوه و پیشوای مومنان قرار داده است. دوم، از آن جهت که اطاعت از رسول خدا را موجب محبت خویش قرار داده است. سوم، از آن جهت که امر نموده به اوامر پیامبر خدا تن داده و از نواهی او باز ایستیم.

- دلیل دیگر، عصمت رسول الله است؛ چون آن حضرت معصوم است. پس پیروی از اوامر و نواهی او حرکت در صراط مستقیم الهی است؛ چنان که خدای سبحان او را بر صراط مستقیم دانسته و صحابه بر عصمت او جماع کرده اند. پس همان گونه که سنت پیامبر در نزد فقها حجت است از نظر اخلاقی و معرفتی نیز حجت است؛ یعنی قول پیامبر خودش برهان است.

«سنت صحیح چگونه می تواند مخالف کتاب خدا باشد، در حالی که پیامبر خدا مبین کلام خداست و عالم ترین مردم به تأویل قرآن و مراد آن است.» (ابن قیم، ۱۹۸۶م: ۶۷)

ابن قیم بر سنت صحیح تکیه می کند، اما آیا هر چه در کتب حدیثی یا غیر آن به پیامبر خدا (ص) نسبت داده شده، می توان به عنوان سنت صحیح پذیرفت یا حدیث صحیح معیاری دارد که باید با آن معیارها به صحت حدیث اطمینان پیدا کرد که در جای خود بحث شده است.

نتیجه اینکه در معرفت شناسی سلفیه، حدیث جایگاه معرفتی مهمی دارد، مشروط بر اینکه بتوان ثابت کرد که سنت نبوی است، نه سنت اموی.

نتیجه گیری

در تفسیر قرآن، نقش عقل و نقل به عنوان دو مؤلفه اصلی، که خود آیات الهی بر آن تأکید می کنند، بسیار پر رنگ است.

در مقام مقایسه باید عنوان کرد که از نظر علامه طباطبائی، عقلی که در روش تفسیر قرآن معرفی می کنند، هم مصباح است و مفتاح که هم سطح با نقل در درون دین است؛ از این رو قرآن کریم، کتاب هدایت همگانی است که با فطرت و عقل هماهنگی دارد و دائماً انسان را به توجه و دقت به فطرت حقیقی و عقل سلیم و تفکر در نظام هستی سفارش می کند و کسانی که به دنبال حقیقت نیستند را دائماً سرزنش می کند؛ از این رو در این دیدگاه که علامه طباطبائی در پیش گرفته است، قرآن و برهانی جدایی ندارند و معیار ضرورت وحی، عقل است نه تجربه؛ قرآن اگر ادعایی می کند در کنار دلیل و اگر دعوتی دارد در پرتو برهان است و لذا قرآن، برهان پروردگار است. ولی در دیدگاه ابن تیمیه نهایت جایگاهی که برای عقل می توان قائل شد، فقط مفتاح بودن آن است بعد از آن همچون اهل حدیث باید تمسک به نقل کرد.

ابن تیمیه و سلفیه به نقل اهمیت ویژه ای می دهند ولی، برداشت های آنها در معرفت نقلی محدود به ظواهر است، و توجه دقیق به محکّمات و متشابهات قرآنی و مثل ها ننموده اند. ولی نقل در دیدگاه علامه طباطبائی، جدای از عقل نیست و همچون دובال پرواز برای رسیدن به حقیقت می باشند؛ از این رو جایگاه محکّمات و متشابهات در تفسیر صحیح از آیات قرآن و برگرداندن متشابهات به محکّمات، برجسته می باشد. همچنین یکی از منابع مورد استفاده در تفسیر قرآن، سنت است که از نظر علامه قول، فعل و تقریر امامان معصوم علیهم السلام است ولی از نظر ابن تیمیه فقط منحصر در پیامبر اکرم می باشد.

همچنین باید این نکته را خاطر نشان کرد که تفکر اخباری گری در فهم قرآن و روایات نیز در دیدگاه علامه طباطبائی، قابل قبول نیست؛ زیرا ثمره آن این است که ما باید تابع فهم افراد ساده یا متوسطین از مسلمانان صدر اسلام باشیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

جایگاه عقل و نقل در تفسیر قرآن از دیدگاه ابن تیمیه و علامه طباطبایی (ره)

لازم به ذکر است که باید بین «عترت» و «روایات» تفاوت قائل شد؛ زیرا آنچه هماهنگ با قرآن معرفی شده عترت است یعنی خود معصوم، که قرآن ناطق است؛ در حدیث ثقلین همسنگ قرآن معرفی شده است ولی روایتی که به دست ما می‌رسد اولاً: در حد فهم راوی سخن گفته شده نه به اندازه ادراک خود معصوم، ثانیاً: قطعی الصدور بودن روایت و سند روایت نیز باید بررسی شود.



دوفصلنامه دانشگاه قم: سال یکم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، شماره پیاپی ۲

منابع و مآخذ:

۱. قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه ای
۲. امام علی (ع): نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران.
۳. ابن بابویه، محمد ابن علی، شیخ صدوق، خصال، قم: مؤسسه النشر الاسلامی ۱۴۲۷ق.
۴. ابن منظور، محمد ابن علی: لسان العرب، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر ۱۴۲۸ق.
۵. ابن تیمیه (بی تا): التعارض العقل والنقل، تصحیح محمد رشاد سالم، بی جا
۶. ----- (بی تا)، مقدمه فی التفسیر، بی جا
۷. ابن قیم، الفراسه: تحقیق صلاح احمد السامرائی، بغداد: مکتبه القدس ۱۹۸۶م.
۸. ابن بدران دمشقی (بی تا): المدخل إلى مذهب احمد ابن حنبل، بیروت: دار إحياء التراث
۹. جواد آملی، عبدالله: تسنیم: تفسیر قرآن کریم، تنظیم و ویرایش علی اسلامی، قم: اسراء ۱۳۷۸ ش.
۱۰. ----- (۱۳۹۲ش)، قرآن در قرآن، قم: اسراء.
۱۱. حلی، حسن ابن یونس: کشف المراد فی تجرید الاعتقاد، قم: مؤسسه النشر الاسلامی ۱۴۳۲ق.
۱۲. حلمی مصطفی: منهج علماء الحديث و السنه فی اصول الدين، مصر: دار الدعوه ۱۴۱۳ق.
۱۳. رجبی، محمود: روش تفسیر قرآن، قم: پژوهشگاه حوزه ودانشگاه ۱۳۸۷ش.
۱۴. زرکشی: البرهان فی علوم القرآن، تحقیق جمال حمدی، بیروت: دار المعرفه ۱۴۱۰م.
۱۵. زمزلی، فواز احمد: عقائد أئمة السلف، بیروت: دار الکتب العربی ۱۴۱۵ق.
۱۶. سیوطی: الاتقان، تحقیق فواز احمد زمزلی، بیروت: دار الکتب العربی ۱۴۲۱ق.
۱۷. شربینی سید محمد اسماعیل (بی تا): رد شبهات حول عصمه النبی فی ضوء السنه النبویه، (بی جا)
۱۸. شوکانی: الرسائل السلفیه فی إحياء سنه البریه، بیروت: دار الکتب العربی ۱۴۱۴ق.
۱۹. صنعانی: تطهیر الاعتقاد، تحقیق ادران سید محمد، سعودی: مکتبه الزهراء ۱۴۱۲ق.
۲۰. طباطبائی، محمد حسین: المیزان فی تفسیر القرآن، تهران: دار الکتب الاسلامیه ۱۴۱۷ق.
۲۱. -----، قرآن در اسلام، قم: بوستان کتاب ۱۳۸۶ ش.
۲۲. -----، شیعه در اسلام، قم: دفتر انتشارات اسلامی ۱۳۷۶ش.
۲۳. قیس خزعل العزاوی: الفكر الاسلامی المعاصر نظرات فی مساره و قضایا، بیروت: دار الراضی ۱۹۹۲ م.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب: اصول کافی؛ با ترجمه و شرح جواد مصطفوی ۱۳۶۳ ش.
۲۵. لاهیجی، ملا عبدالرزاق: گوهر مراد، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۷۳ش.
۲۶. مفید، محمد ابن نعمان: اوائل المقالات فی المذاهب والمختارات، تحقیق دکتر مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران ۱۴۱۳ق.
۲۷. مجلسی، محمد باقر: بحار الانوار، بیروت: دار مؤسسه الوفاء ۱۴۰۳ق.